

حقوق مرگ در نهج البلاغه

سیده شهربانو سلیمانی خراط *

چکیده

یکی از معانی حق، تکلیف است که در قاموس دین از امر و نهی‌های شارع مقدس و عباراتی از بیانات معصومین (ع) انتزاع می‌گردد. حق در این معنا به عنوان امری دو سویه در کلام امیرالمؤمنین علی (ع) مطرح شده است؛ به این معنا که هر جا حقی برای کسی باشد، تکلیفی نیز بر عهده اوست که باید در قبال دیگرانی که ملزم به رعایت حقوق او هستند، آن تکالیف را ادا کرده، حقوق متقابل آنها را پاس بدارد. حقوق، انواع و اقسام مختلفی دارد که یکی از تقسیمات آن حق‌الله و حق‌الناس است. از میان مجموعه حقوقی که انسان دارد، حق حیات به عنوان یکی از حقوق اساسی او مطرح است که رابطه‌ای تنگاتنگ با مرگ دارد. مرگ نیز چون حیات، حقی است که خداوند تعالی نسبت به انسان بر خود فرض کرده و انسان نیز متقابلاً باید وظایفی را در قبال آن مراعات نماید تا در هنگام مرگ با خیالی آسوده و به آسانی از این جهان رخت بریندد. مجموعه این وظایف، تحت عنوان کلی «حقوق مرگ» نامگذاری شده که عبارت است از: یادآوری مرگ و عبرت از مرگ گذشتگان، نزدیک پنداشتن مرگ و آمادگی برای آن، غنیمت شمردن فرصت برای

*. طلبه سطح سه کلام اسلامی مدرسه علمیه قاسم ابن الحسن (ع)؛ sh.skh.۸۶@gmail.com

توبه، تقوای پیشگی و انجام کار خیر، پرهیز از دنیاپرستی و مراقبت در مال اندوزی، شتاب در انجام وصیت، اشتیاق به شهادت و عدم آرزوی مذموم مرگ.

در این نوشتار، حقوق مرگ از منظر نهج البلاغه مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژگان: حق، تکلیف، مرگ، نهج البلاغه

مقدمه

مرگ پدیده‌ای است حتمی اما مفهومی است دیرپاب و دست نیافتنی؛ امری است بسیار نزدیک اما پنهان و نادیدنی؛ حقیقتی است غیرقابل انکار اما در هیاهوی زندگی فراموش شدنی! پس حال انسان در برابر آن چگونه است که نه به درستی آن را می‌فهمد و نه می‌بیند و نه همواره آن را به یاد می‌آورد و بیشتر عمر خود را در غفلت و بی‌خبری نسبت به این پدیده حتمی مهم به سر می‌برد؟!!

امیرالمؤمنین (ع) در خصوص مرگ می‌فرماید: «الناسُ نیامُ إذا ماتوا انتبهوا» (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۲۹۳/۸). با سیری در نهج البلاغه، روشن می‌گردد که حضرت (ع) چقدر به مسأله مرگ و اثرات آن بر عملکرد انسان در زوایای مختلف زندگی پرداخته‌اند. از طرفی ایشان لحظات آخر عمر انسان و دگرگونی احوال او را چنان توصیف می‌نمایند که گویا خود ایشان در جوار فرشته مرگ، آن لحظات را بارها و بارها تجربه نموده است!

با توجه به معنایی که از حق و تلازم آن با تکلیف مستفاد می‌گردد، خطاب‌های حضرت (ع) در رابطه با مسأله مرگ مورد بررسی قرار گرفته و از میان اوامر و تحذیرها، وظایف انسان در مقابل این پدیده مهم یا به عبارت دیگر، «حقوق مرگ» استخراج گردیده است.

معنای حق

«حق» نقیض باطل (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۴۹/۱۰؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۶/۳)، به معنای ثابت و واجب کردن نیز آمده است (زمخشری، ۱۹۷۹م: ۱۳۵؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق: ۲۸۶/۲). راغب در مفردات می‌گوید: اصل حق، مطابقت و موافقت است (راغب، ۱۴۱۲ق: ۲۴۶).

«حق» به عنوان وصف به معنای راست و درست، صواب، کاری که حتماً واقع می‌شود، بهره معین کسی از چیزی و آنچه که ادای آن واجب و یکی بر دیگری مستحق باشد (وظیفه کسی درباره دیگری) آمده و جمع آن حقوق است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۹۱۴۲؛ عمید، ۱۳۶۳: ۹۴۹؛ معین، ۱۳۸۲: ۹۵۹؛ حسینی دشتی، ۱۳۸۵: ۹۹۳).

آیت‌الله جوادی آملی می‌گوید: «حق سلطنت فعلیه‌ای است که با فرض یک طرف قابل تصور نیست، بلکه باید قائم به دو طرف باشد، یک طرف صاحب حق که از آن منتفع می‌شود و دیگر آن که حق بر ذمه اوست و ادای آن را عهده دار است (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۶)؛ چنانکه امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷).

حق در قرآن

راغب در مفردات برای حق این وجوه را ذکر کرده است: (۱) حق در معنی خدای تعالی. (۲) حق در معنی خود موجود. از این جهت در آیات، تمام فعل خدای تعالی را حق گویند. (۳) حق به معنی اعتقاد و باور داشتن؛ «الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ» (بقره/۲۱۳). (۴) حق یعنی هر کار و سخنی که برحسب واقع آن طور که واجب است انجام شود؛ «وَلَكِنَّ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (سجده/۱۳) (راغب، ۱۴۱۲ق: ۵۱۹-۵۱۸). (۵) حق به معنای واجب، لازم و جایز؛ «كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (روم/۴۷) (همان، ۵۲۲).

آیت‌الله جوادی آملی می‌گوید: «در قرآن کریم معارفی است که نمایانگر ارجاع تکلیف به حقوق است؛ مانند امر به عبادت در قرآن؛ «و ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون» (ذاریات/۵۶) و تکلیف به مودت اهل بیت (ع)؛ «قل لاسألکم علیه أجرأ الا المودّة فی القربی» (شوری/۲۳) (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۶۲-۲۶۰). «بنابراین زبان بخشی از آیات قرآن پیام الزام و تکلیف است که یا صریحاً به صورت جمله انشایی ادا شده یا اگر جمله خبری است به منظور انشا القاء شده است و توجه به باطن آن آیات ثابت می‌کند که ارجاع این تکلیف به حقوق است» (همان، ۲۵۹).

حق در نهج البلاغه

«حق» در نهج البلاغه در پنج معنای اصلی دیده می‌شود که عبارت است از: (۱) واقعیت و امر واقعی، (۲) حقیقت، (۳) اجازه، رخصت و اختیار، (۴) استحقاق و شایستگی، (۵) انتظار دوطرفه و مطالبه؛ یعنی کسی از دیگری انتظاری داشته باشد و به طور متقابل این امر برای آن دیگری هم لحاظ شود (دلشاد، ۱۳۹۱: ۵۶۸-۵۶۵).

علاوه بر واژگان «حق»، «حقوق» و «حقیق» (سزاوار، لایق، درخور، درست، واجب) (زمانی، ۱۳۶۷: ۵۷۲)، واژگان دیگری نیز در نهج البلاغه یافت می‌شوند که با توجه به تلازم بین حق و تکلیف، معنای مورد نظر را افاده می‌کنند؛ برخی از آنها عبارتند از: «کَلَّفَ» (دستی، ۱۳۷۶: ۲۱۰)، «وَأَى»، «وَجَبَ» (همان: ۶۰۱)، «يُلْزَمُ»، «فَرَضَ»، «عَزَّائِمُ» (همانجا)، «تَعَهَّدَ»، «ذَمَّ»، «كَفَّلَ» (همان، ۲۰۷).

معنای تکلیف

«تکلیف» از ریشه «کَلَّفَ» به معنای امر کردن به چیزی است که انجام آن دشوار باشد. در اصطلاح و فرهنگ دین، تکلیف به فرمان الهی اطلاق می‌شود. بسیاری از متفکران

مسیحی و مسلمان تکلیف را به اخلاقی و حقوقی، پسندیده و نکوهیده و عقلی و نقلی تقسیم کرده‌اند» (همان، ۳۰).

«دین مجموعه‌ای از تکالیف الهی است که بر مصلحت همه اشخاص عالم بوده و این تکالیف ادای حق الهی است، پس حق (حق خدا) از تکلیف انتزاع می‌شود و بدون تکلیف، حق مفهومی نخواهد داشت» (همان، ۲۵۰). «با اندکی تأمل می‌توان گفت که میان حق و تکلیف ملازمه وجود دارد؛ یعنی هر جا سخن از حق می‌شود، تکلیفی هم در مقابل آن هست و اگر انفکاک فرض شود، فقط در ارتباط با خداوند سبحان قابل فرض است (همان، ۲۵۵)؛ چنانکه حضرت (ع) می‌فرماید: «وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَ لَا جَرِي عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لِعِدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ؛ هرگاه حقی برای کسی باشد، حق دیگری بر اوست که وی مکلف به تأیید آن است و اگر بنا بر این باشد که حق مطلق و یک جانبه بوده و برای کسی ثابت باشد، بدون آنکه حقی بر او ثابت باشد، چنین مطلبی فقط برای خداوند سبحان است نه دیگران که مخلوق اویند، چون قدرت او بر بندگانش جاری و عدالت او بر همه موجودات تحت فرمان او ساری است» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷). بنابراین چنین نیست که در موردی فقط حق ثابت باشد و تکلیف و الزام یا تعهدی نباشد.

معنای مرگ

«مرگ» اسم است از مردن به معنای باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی و تظاهرات حیاتی، فنای حیات و نیست شدن زندگانی، جدایی روح از بدن، وفات، نیستی و فنا است که در مقابل زندگی و محیا قرار می‌گیرد (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۰۷۰۱؛ عمید، ۱۳۶۳: ۲۲۲۴؛ معین، ۱۳۸۲: ۲۸۸۱؛ حسینی دشتی، ۱۳۸۵: ۲۹۳). حقیقت این واژه در مورد موجودات جاندار، مانند انسان یا هر حیوانی صادق است و گاهی به صورت مجاز در مورد

شیئی که بار ارزش دهنده‌اش را از دست داده نیز به کار می‌رود؛ مانند: «یحيى الأرض بعد موتها»؛ چنانکه در فارسی به جای نیستی پس از هستی نیز استعمال می‌شود (حسینی دشتی، ۱۳۸۵: ۲۹۳)

مرگ در قرآن

معادل‌های عربی «مرگ» عبارتند از: «موت»، «میتة»، «ممات» و «توفی» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۰۷۰۱؛ عمید، ۱۳۶۳: ۲۲۲۴؛ معین، ۱۳۸۲: ۲۸۸۱؛ حسینی دشتی، ۱۳۸۵: ۲۹۳) که در قرآن معادل‌های آن شامل: «موت»، «احتضار»، «اجل» و «وفات» است (مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۲: ۱۷۰۱). «موت» با مشتقاتش ۱۶۵ بار در قرآن کریم ذکر شده است (حسینی دشتی، ۱۳۸۵: ۲۹۳).

«موت در قرآن، مرگ و مردنی است که برحسب نوع زندگی متفاوت است: (۱) نیروی نامیه یعنی رشد دهندگی که در گیاه و حیوان و انسان وجود دارد، از بین برود، مانند: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ» (روم/۱۹). (۲) مرگی که با از بین رفتن نیروی حواس است، مانند: «وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» (مریم/۶۶). (۳) مرگی که نیروی عاقله انسان به وسیله آن از بین برود که همان جهالت است: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» (انعام/۱۲۲). (۴) اندوه و حزن مرگ‌آفرینی که زندگی را مکدر و محزون می‌سازد، مانند: «وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» (ابراهیم/۱۷). (۵) خوابی که برادر مرگ است: «وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (انعام/۶۰) (راغب، ۱۴۱۲ق: ۲۶۴).

مرگ در نهج البلاغه

برای واژه مرگ در نهج البلاغه معادل‌های بسیاری آمده است؛ برخی از آن‌ها عبارتند از: (۱) أجل: مدت معین و آخر مدت. راغب می‌گوید: اجل مدتی است که برای چیزی معین می‌شود؛ اجل انسان مدت حیات اوست (قرشی، ۱۳۷۷: ۲۶) (۲) حمام، (۳) الحتف (جمع آن حتوف) که از آن پنج مورد در نهج البلاغه آمده است (همان، ۲۴۹-۲۴۸). (۴) حین: وقت. راغب می‌گوید: حین وقت رسیدن و حصول شیء است که مبهم است و با مضاف الیه معلوم می‌گردد؛ جمع آن احیان است (همان، ۳۱۹). (۵) قتل: کشتن. اصل قتل ازاله روح است از بدن مثل مرگ لیکن چون به کشنده اطلاق می‌شود به آن قتل می‌گویند و به اعتبار از بین رفتن حیات، موت می‌نامند (همان، ۸۴۲). (۶) منیّه: اصل ماده به معنی اندازه‌گیری است لذا مرگ را که اندازه‌گیری شده است منیّه گویند؛ جمع آن منایا است و بیست مورد از آن در نهج البلاغه آمده است (همان، ۹۹۶). (۷) الموت، (۸) الانتقال (دستی، ۱۳۷۶: ۵۵۹). برخی دیگر نیز که به معنای «مردن» هستند عبارتند از: «أفن»، «الذّهاب» و «همد» (همان، ۵۵۷). کلمات: «اموات»، «قتلی» و «صرعی» نیز به معنای «مردگان» در نهج البلاغه مشاهده می‌شوند (همانجا).

حضرت (ع) عناوین غریبی نیز به مرگ داده اند که عبارتند از: «داعی»: فراخواننده، «طالبٌ حثيثٌ»: جوینده پرشتاب، «یومٌ لا یعدوه»: روز ناگزیر، «السّاعة»: وقت، لحظه، «یوم»: روز، «عقبه کؤود»: گردنه‌ای دشوار، «هادم اللّذات»: ویرانگر خوشی‌ها، «مکدر الشّهوات»: تیره‌کننده خواهش‌ها، «مباعد الطّیبات»: دورکننده فاصله‌ها، «زائرٌ غیرٌ محبوب»: دیدارکننده دوست نداشتنی، «قرنٌ غیرٌ مغلوب»: حریف مغلوب نشدنی، «واترٌ غیرٌ مطلوب»: کینه توز

دست نیافتنی، «الغائب المنتظر»: نادیده‌ای که در انتظار آنند، «مُنْعَصُ الشَّهَوَاتِ»: برهم‌زننده خواهش‌ها، «قاطع الأُمْنِيَّاتِ»: قطع‌کننده آرزوها، «سبیل»: راه (احمدی، ۱۳۹۲: ۷۵-۷۲).

حق حیات و مرگ انسان

در مکتب اسلام انسان از جایگاه بسیار بالایی برخوردار است؛ چنانکه اشرف مخلوقات خوانده شده است. خدای تعالی برای رساندن اشرف مخلوقاتش به مقامی که شایسته اوست، حقوقی را بر خود و نیز حقوقی را برای انسانها نسبت به یکدیگر واجب کرده است.

«نزد هر مکتبی برخی از ابعاد حقوقی، جایگاه و اهمیت ویژه‌ای دارند که اصطلاحاً آن بخش را حقوق اساسی و پایه‌ای نامیده‌اند و اقسام و ابعاد دیگر حقوق را متفرع بر آن می‌دانند. آنچه در اسلام به عنوان اساسی‌ترین حقوق انسان می‌توان نام برد عبارت است از: حق حیات، حق آزادی و حق تدبیر و دین‌ورزی» (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۸۸). «مهم‌ترین حق انسان، حق حیات است و سایر حقوق از این حق نشأت می‌گیرند، زیرا اگر زندگی و حیاتی نباشد، حقوق دیگر مصداقی نخواهند داشت. حیات و زندگی بزرگ‌ترین موهبت الهی است که به انسان اعطا شده است» (همان، ۲۸۹).

قرآن صراحتاً اعلام می‌دارد که مرگ نیز مانند حیات از آفریدگان خداوند و نعمتی از نعمت‌های اوست؛ «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلِغَكُمْ إِلَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک/۲). در نظر گروهی از مفسران، مخلوق بودن مرگ را می‌توان تأییدی بر این معنا دانست که حقیقت مرگ، نابودی و عدم نیست بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر است؛ زیرا عدم و نیستی برای هیچ یک از مخلوقات عالم معنا ندارد.

حضرت علی (ع) در رابطه با نزدیکی اتمام فرصت حیات برای انسان و پیوستگی عمیق و تنگاتنگ مرگ با زندگی می‌فرماید: «مرد (آدمی) در دنیا نشانه‌ای است که مرگها (سببهای مرگ) در آن تیر می‌اندازند و چپاول شده‌ای است که بلاها و دردها به آن می‌شتابند و با هر آشامیدنش گلو گرفتنی و در هر لقمه‌اش اندوه‌هاست (هر لذت و خوشی

با اندوهی است) و بنده به نعمتی نمی رسد مگر به جدایی از نعمت دیگری و رو نمی آورد به روزی از زندگیش مگر به جدایی روز دیگر از مدّت (زندگانی) خود» (نهج البلاغه، حکمت ۱۹۱) و در جای دیگر تحقق قطعی مرگ را در کلام ایشان چنین می یابیم: «فَحَقَّقُوا عَلَيْكُمْ نُزُولَهُ وَ لَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ؛ فرود آمدن مرگ را بر خودتان حتمی بدانید، نه آن که در انتظار آمدنش باشید» (همان، خطبه ۱۹۶). همچنین در بیانی دیگر، این فرجام گریزناپذیر را از حقوق خداوند بر خود دانسته و می فرماید: «وَأَيُّ عَلَى نَفْسِهِ أَلَّا يَضْطَرِبَ شَيْخٌ مِمَّا أَوْلَجَ فِيهِ الرُّوحَ إِلَّا وَ جَعَلَ الْحِمَامَ مَوْعِدَهُ وَ الْفَنَاءَ غَايَتَهُ؛ و خداوند بر خود واجب و لازم نموده که هیچ پیکری که روح در او دمیده نجنبند، مگر آنکه مرگ وعده گاه او و نیستی پایان کارش قرار گیرد» (همان، خطبه ۱۶۵) (به نقل از: احمدی، ۱۳۹۲: ۶۵)

تبیین اهمیت و جایگاه مرگ

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَ قُرْبَهُ وَ أَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ وَ خُطْبٍ جَلِيلٍ بَخِيرٍ لَيَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَدْبًا أَوْ شَرٌّ لَيَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَدْبًا؛ پس ای بندگان خدا (از پرهیزکاران پیروی نموده به دنیای نابود شدنی دل نبندید و) از مرگ و نزدیک بودن آن بترسید و ساز و برگ آن را آماده دارید (کاری کنید که چون مرگ رسد دلواپس نباشید)، زیرا مرگ با امر بزرگ خطرناک می آید (برای نیکوکاران) خیر و نیکویی می آورد که هرگز با آن بدی نیست، یا (برای بد کرداران) شرّ و بدی دربردارد که هرگز با آن خوبی نیست» (نهج البلاغه، نامه ۲۷).

حضرت (ع) بندگان خدا را به فراهم آوردن ساز و برگ مرگ فرمان می دهد تا هنگامی که مرگ به صورت ناگهانی و غیرقابل پیش بینی، به سراغ هر یک از آنها می آید، آماده مواجهه با آن باشند و اضطراب و تشویش نداشته باشند. اما به راستی این آمادگی چگونه

حاصل می‌شود و ساز و برگ این امر بزرگ چیست؟ انسان چه اموری را باید مد نظر داشته و به مراعات آنها بپردازد و وظایفش در این خصوص چگونه تبیین شده است؟ مجموعه وظایف و تکالیف انسان در قبال این پدیده عظیم و غیرمنتظره، همچون سایر تکالیف از امرها و نهی‌های موجود در متون دین و کلام معصومین (ع) استخراج می‌گردد و با توجه به تلازم بین حق و تکلیف می‌توان از آنها تحت عنوان کلی «حقوق مرگ» یاد کرد.

حقوق مرگ

۱. یاد دائمی مرگ و عدم غفلت از آن

حضرت (ع) در خصوص عدم غفلت از مرگ می‌فرماید: «وَأَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَإِقْلَالِ الْغَفْلَةِ عَنْهُ وَكَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يَغْفِلُكُمْ وَطَمَعَكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمَهِّلُكُمْ؛ و شما را سفارش می‌کنم به یاد مرگ و کم غافل شدن از آن، و چگونه غافلید شما از چیزی که (مرگ) از شما غافل نیست و چگونه طمع و آز دارید از کسی که (ملک الموت) شما را مهلت نمی‌دهد» (همان، خطبه ۲۳۰). در جای دیگر نیز به یادآوری مرگ چنین امر می‌فرماید: «اذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَّاتِ وَبَقَاءَ التَّيْبَعَاتِ؛ به یاد داشته باشید بریده شدن لذت‌ها و خوشی‌ها و برجا ماندن گناهان را» (همان، حکمت ۴۲۵).

حضرت (ع) تعجب و شگفتی خود را از فراموشی مرگ این گونه بیان می‌دارد: «وَوَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى الْمَوْتَ؛ و شگفت دارم برای کسی که مرگ را فراموش می‌کند در حالی که می‌بیند کسی را که می‌میرد» (همان، حکمت ۱۲۱) و در خصوص یادآوری مرگ در هنگام شتاب به انجام کارهای زشت می‌فرماید: «أَلَا فَادْكُرُوا هَازِمَ اللَّذَّاتِ وَ مُنْغِصَ الشَّهَوَاتِ وَقَاطِعَ الْأُمْنِيَّاتِ عِنْدَ الْمَسَاوِرَةِ لِلْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ؛ آگاه باشید در هنگام شتاب به انجام کارهای زشت مرگ را به یادآورید که لذت‌ها و خوشی‌ها را ویران می‌کند و عیش‌ها را به هم می‌زند و آرزوها را قطع می‌نماید» (همان، خطبه ۹۸). و می‌فرماید: «ضَعُ فَخْرَكَ وَ أَحْطُطْ كِبْرَكَ وَ اذْكُرْ قَبْرَكَ؛ فخر و سرفرازی خود

را بگذار و کبر و بزرگیات را سر به زیر نما (با همه کس فروتن باش) و گورت را یاد کن (تا از ناشایسته بازیستی)» (همان، حکمت ۳۸۶).

قطعاً این همه تأکید بر این موضوع علتی دارد؛ چنانکه می‌فرماید: «يَا بَنِي أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ ذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ وَ تَفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ حَتَّى يَأْتِيكَ وَ قَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ وَ شَدَدَتْ لَهُ أَرْكَ وَ لَا يَأْتِيكَ بَعْتَهُ فَيَهْرَكَ؛ ای پسرک من، به یاد مرگ و به یاد پیش‌آمدهای بعد از مرگ که ناگاه به آن درآیی بسیار باش، تا وقتی که مرگ نزد تو آید تو خود را آماده نموده و (سلاح خویش را پوشیده) کمر بسته باشی، و مبدا ناگاه مرگ تو را دریابد که (آماده آن نباشی) بر تو غلبه نماید» (همان، نامه ۳۱) و در جای دیگر می‌فرماید: «مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ؛ هر که دوری سفر (آخرت) را به یاد داشته باشد آماده می‌شود (تقوی و پرهیزکاری را شعار خویش قرار می‌دهد)» (همان، حکمت ۲۷۲).

۲. یاد مردگان و عبرت از احوال آنان

حضرت (ع) این گونه به دقت در احوال پیشینیان امر می‌فرماید: «وَوَسِّرْ فِي دِيَارِهِمْ وَ آثَارِهِمْ فَانظُرْ فِيمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا انْتَقَلُوا وَ آيْنَ حَلُّوا وَ نَزَلُوا فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدِ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحْبَةِ وَ حَلُّوا دَارَ الْغُرْبَةِ وَ كَأَنَّكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدِصِرْتَ كَأَحَدِهِمْ؛ و در سراها و بازمانده‌ها و نشانه‌های ایشان گردش کن، پس ببین چه کردند و از چه جایی انتقال یافتند و کجا فرود آمده جا گرفتند، خواهی یافت ایشان را از دوستان جدا شده و در سرای تنهایی فرود آمده‌اند و چنان است که تو در اندک زمانی یکی از آنان خواهی بود» (همان، نامه ۳۱). در جای دیگر نیز به تعقل در احوال آنان اشاره می‌فرماید: «فَلَوْ مَثَلْتَهُمْ بِعَقْلِكَ أَوْ كَشِفَ عَنْهُمْ مَحْجُوبُ الْغِطَاءِ لَكَ وَ قَدْ ارْتَسَخَتْ أَسْمَاعُهُمْ بِالْهَوَامِّ فَاسْتَكَّتْ وَ اِكْتَحَلَّتْ أَبْصَارُهُمْ بِالْتُّرَابِ فَخَسَفَتْ؛ پس اگر به عقل و اندیشه‌ات حال ایشان را تصور نمایی، یا پوشیده‌شدگی پرده از جلوی تو برداشته شود در حالی که گوش‌هایشان از جانوران

زیرزمینی نقصان یافته و کر گشته و چشمه‌هایشان به خاک سرمه کشیده شده و فرورفته است» (همان، خطبه ۲۱۲).

در مواردی نیز حضرت (ع) در این خصوص مخاطب را چنین مورد سؤال قرار می‌دهد: «أَو لَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُرَدِّجٌ وَ فِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبَصْرَةٌ وَ مُعْتَبَرٌ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ أَوْ لَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَائِرْجِعُونَ وَ إِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَائَبْقُونَ...؛ آیا در آثار پیشینیان (که باقی مانده است) چیزی نیست که شما را (از کارهای ناپسندیده) باز دارد و آیا در گذشتن پدران شما (که مرده و اثری از آنها باقی نمانده) عبرت و پندی نیست، اگر تعقل و اندیشه نمایید، آیا ندیدید که گذشتگان از شما باز نمی‌گردند و جانشین‌های آنها که زنده هستند باقی نمی‌مانند...» (همان، خطبه ۹۸).

همچنین می‌فرماید: «أَمَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَأْمَلُونَ بَعِيداً وَ يَبْنُونَ مَشِيداً وَ يَجْمَعُونَ كَثِيراً كَيْفَ أَصْبَحَتْ بَيْوتُهُمْ قُبُوراً؛ آیا ندیدید کسانی را که آرزوی فراوان داشتند و بنای استوار می‌ساختند و دارایی بسیار گرد می‌آوردند، چگونه به سر بردند در خانه‌های گور» (همان، خطبه ۱۳۲). یادآوری مردگان و عبرت گرفتن از آنان چنان جایگاهی دارد که حضرت (ع) می‌فرماید: «فَكَفَى وَأَعْظاً بِمَوْتِي عَائِتْمُوهُمْ حُمُلاً إِلَى قُبُورِهِمْ؛ پس (برای شما) کافی است پنددهنده مردگانی که دیدید آنها را بر دوش‌ها به سوی قبرهایشان بردند» (همان، خطبه ۲۳۰).

«تاریخ و آثار پیشینیان، مهمترین آینه عبرت است و انسان می‌تواند تمام سرنوشت آینده خویش را در این آینه بزرگ و تمام‌نما ببیند و عوامل پیروزی، اسباب شکست، سرچشمه خوشبختی و بدبختی و دلایل کامیابی و ناکامی را در آن مشاهده کند. قرآن مجید می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قِصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ؛ در سرگذشت آنان (پیشینیان) درس عبرتی است برای صاحبان اندیشه» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۳۸۹).

۳. نزدیک پنداشتن مرگ

حضرت (ع) بیان لطیفی درباره مرگ دارد که وقتی از این طرف شما به سمت مرگ می‌روید و از آن طرف، مرگ به سوی شما می‌آید پس برخورد شما نزدیک است؛ «أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ... أَلَا وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۲) (به نقل از: جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۱۴۷). در جای دیگر نیز نزدیک بودن مرگ به انسان را این چنین توصیف می‌نماید: «وَنظَرْتُ إِلَيْهِ الْحُتُوفُ مِنْ كُتُبٍ فَخَالَطَهُ بَثٌّ لَّا يَعْرِفُهُ وَ نَجِيٌّ هُمْ مَا كَانَ يَجِدُهُ وَ تَوَلَّدَتْ فِيهِ فَرَاتٌ عِلَلٌ آتَسَ مَا كَانَ بِصِحَّتِهِ؛ وَ از نزدیک ابزار مرگ به سوی شما نگاه می‌کرد، پس او به اندوهی آمیخته شد که با آن آشنا نبود و با رنج پنهانی همراه گشت که پیش از این آن را نیافته بود و بر اثر بیماریها ضعف و سستی بسیار در او به وجود آمد. در این حال هم به بهبودی خود انس و اطمینان کامل داشت (احتمال دریافت مرگ را نمی‌داد)» (همان، خطبه ۲۱۲). همچنین در رابطه با نزدیک پنداشتن مرگ و مبادرت به آمادگی برای آن می‌فرماید: «وَ اسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ؛ وَ مرگ را نزدیک دانسته به انجام عمل نیکو شتافتند» (همان، خطبه ۱۱۳).

۴. آمادگی پیش از فرارسیدن مرگ

حضرت (ع) در موارد بسیاری به آمادگی برای مرگ فرمان داده‌اند: «وَ بَادَرُوا الْمَوْتَ وَ غَمَّرَاتِهِ وَ امْهَدُوا لَهُ قَبْلَ حُلُولِهِ وَ أَعِدُّوا لَهُ قَبْلَ نَزُولِهِ فَإِنَّ الْغَايَةَ الْقِيَامَةَ وَ كَفَى بِذَلِكَ وَاعِظًا لِمَنْ عَقَلَ وَ مُعْتَبَرًا لِمَنْ جَهَلَ؛ وَ به (طاعت و بندگی و اسباب مغفرت و آمرزش پیش از رسیدن) مرگ و سختی‌های آن بشتابید و برای آن پیش از آمدنش (خود را) آراسته کنید و پیش از آنکه وارد شود آماده باشید (تا مرگ نرسیده به دستور خدا و رسول رفتار کرده از شیطان و نفس امّاره دوری گزینید که پس از آمدن آن راه بسته می‌شود)، زیرا قیامت (هنگام پاداش

و کیفی) پایان کار است (و مرگ اول منزل آن است) و بس است مرگ پنددهنده برای خردمند و عبرت برای نادان و غافل» (همان، خطبه ۲۳۲). و نیز می‌فرماید: «وَبَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِنَّ هَرَبْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ...» و (به عبادت و بندگی) بر مرگ پیشی بگیرید (خود را از هول و ترس آن برهانید) که اگر بگریزید شما را دریابد...» (همان، حکمت ۱۹۴).

این آمادگی را چنین توصیف می‌نماید: «فَارْتَدُّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ وَ وَطِئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ؛ و پیش از رفتن منزل آماده ساز که بعد از مرگ وسیله خشنود گرداندن نیست، و کسی به دنیا بر نمی‌گردد» (همان، نامه ۳۱) و در رابطه با تعجیل در آمادگی برای مرگ می‌فرماید: «فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ؛ پس (برای کوچ کردن) از دنیا شتاب‌کننده باشید (زیرا سستی در آن موجب غفلت و بازماندن از مقصد است)» (همان، خطبه ۱۳۲).

۵. سبک بار شدن برای مرگ

حضرت (ع) بعد از بیان آمادگی برای مرگ، تعبیر جالبی به کار می‌برد: «تَخَفُّوا تَلْحَقُوا فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوْلِكُمْ آخِرُكُمْ؛ سبک شوید (از زیر بارهای گران خود را رهایی داده به کاروان ملحق گردید که اولی شما نگاه داشته شده، آخری شما را چشم به راه هستند (تا همگی گرد آمده یکباره به قیامت وارد شوید)» (همان، خطبه ۱۶۶). در جای دیگر نیز می‌فرماید: «وَإِنْ وَرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَحَدُّوْكُمْ تَخَفُّوا تَلْحَقُوا فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوْلِكُمْ آخِرُكُمْ» (همان، خطبه ۲۱). سید رضی^(ره) می‌گوید: بعد از کلام خداوند سبحان و کلام حضرت رسول (ص) این کلام با هر کلامی سنجیده شود رجحان و برتری دارد و از آن پیشی گیرد (هیچ کلامی به پایه آن نخواهد رسید) و اما آنچه آن حضرت فرموده: «تَخَفُّوا تَلْحَقُوا»، کلامی از این کوتاهتر و پرمعنی‌تر شنیده نشده و چه ژرف است عمق این کلمه (هر چند بیشتر تأمل و تدبّر کنی

به پایان آن نمی‌رسی) و چقدر این جمله سر تا پا حکمت و پند تشنگی (هر تشنه‌ای) را برطرف می‌کند.

«هنگامی که قافله‌ای به راه می‌افتد و گروهی در آن شرکت دارند، با رسیدن به گردنه‌های صعب العبور، گرانباران وامی‌مانند و از آنجا که قافله نمی‌تواند برای مدت طولانی، به خاطر یک نفر یا چند نفر توقف کند، او را رها کرده، خود می‌روند. چنین کسی، طعمه خوبی برای دزدان و راهزنان یا گرگان بیابان است، ولی آنها که سبکبارند، در پیشاپیش قافله حرکت می‌کنند و زودتر از دیگران به منزل می‌رسند. انسان‌ها، در زندگی این جهان، مسافرانی هستند که بار سفر بسته، به سوی سرمنزل مقصود (زندگی ابدی پس از مرگ) پیش می‌روند. آنها که بار خود را از متاع دنیا سنگین کنند، در فراز و نشیب زندگی می‌مانند و طعمه شیطان می‌شوند، ولی پارسایان و زاهدان، سبک‌بال، از تمام فراز و نشیب‌ها به سرعت می‌گذرند و به سعادت جاویدان می‌رسند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱۷).

۶. پرهیز از آرزوهای دراز و غنیمت شمردن فرصت‌ها

از اثرات یاد مرگ و دقت در گذشت روزهای عمر این است که انسان فریب آرزوها را نمی‌خورد: «لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَ مَصِيرَهُ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَ غُرُورَهُ؛ اگر بنده (به چشم بصیرت) مدت عمر و رفتار آن را (که او را به فنا و نیستی می‌کشاند) بنگرد، آرزو و فریب آن را دشمن دارد (از آن دوری نموده و اندیشه‌اش را به آن مشغول نمی‌گرداند)» (همان، حکمت ۳۲۸). همچنین در جای دیگر می‌فرماید: «أَمَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَأْمُلُونَ بَعِيداً وَ يَبْنُونَ مَشِيداً وَ يَجْمَعُونَ كَثِيراً كَيْفَ أَصْبَحَتْ بِيُوتُهُمْ قُبُوراً؛ آیا ندیدید کسانی را که آرزوی فراوان داشتند و بنای استوار می‌ساختند و دارایی بسیار گرد می‌آوردند، چگونه در خانه‌های گور به سربردند» (همان، خطبه ۱۳۲).

پرهیز از آرزوها یعنی غنیمت شمردن فرصت‌هایی که هر لحظه امکان از دست دادنشان وجود دارد: «وَمُسْتَفْسِحِ خِنَاقِهِمْ أَرْهَقْتَهُمُ الْمَنَايَا دُونَ الْأَمَالِ وَ شَدَّيْهِمْ عَنْهَا تَخْرُمُ الْأَجَالَ لَمْ يَمْهَدُوا فِي سَلَامَةِ الْأَبْدَانِ وَ لَمْ يَعْتَبِرُوا فِي أَنْفِ الْأَوَانِ؛ و از طول مدت و فراخی که قبل از گلوگیر شدن ریسمان مرگ به آنها نصیب شده بود، پیش از رسیدن به آرزوها مرگ آنها را شتابان دریافت و میان آنان و آرزوها جدایی انداخت و در هنگام تندرستی توشه‌ای (برای آخرت) تهیه نکردند و در اول زمان (جوانی و توانایی) عبرت نگرفتند» (همان، خطبه ۸۲). «حضرت در این بخش از خطبه «غراء» به دو قسمت از نعمت‌های بزرگ الهی بر انسان‌ها اشاره کرده است: نعمت عمر و درس‌های عبرتی که از پیشینیان در صفحات تاریخ یا خاطره بزرگسالان یا در بناها و کاخ‌ها و قبرها باقی مانده است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۳۸۹-۳۸۸).

همچنین در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ اثْتَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ؛ دو چیز است ترسناکترین چیزی که بر شما از آن بیم دارم، یکی متابعت هوای نفس (که حقایق را پیش چشم شما می‌پوشاند) و دیگری طول امل و آرزو است (که شما را از تهیه زاد و توشه آخرت غافل گرداند)» (نهج البلاغه، خطبه ۲۸). سید رضی (ره) می‌گوید: «اگر باشد کلامی که مردم را به زهد و بی‌رغبتی در دنیا و کارهای نیکویی که به کار آخرت آید وادار نماید، همین کلام حضرت (ع) است و بس که مردم را از آمل و آرزوهایی که علاقه فراوانی به آن دارند منصرف می‌نماید، و شعله‌های پند و منع از عصیان و نافرمانی از خدا و رسول را می‌افروزد».

در آخرین بخش از خطبه غراء نیز این‌گونه تأکید می‌فرماید: «الآنَ عِبَادَ اللَّهِ وَ الْخِنَاقُ مُهْمَلٌ وَ الرُّوحُ مُرْسَلٌ فِي فَيْتَةِ الْإِرْشَادِ وَ رَاحَةَ الْأَجْسَادِ وَ بَاحَةَ الْإِحْتِشَادِ...؛ اکنون ای بندگان خدا فرصت را غنیمت شمردید تا وقتی که ریسمان (مرگ) رها است و گلوی شما را نگرفته و روح در بدن شماست در حینی که موقع هدایت و رستگاری است و بدن‌ها راحت و اجتماع

فراوان و مهلت زندگانی و اراده و اختیار بر قرار و موقع توبه و بازگشت و مجال انجام حاجت و نیازمندی باقی است» (همان، خطبه ۸۲).

۷. توبه پیش از مرگ

حضرت در این خصوص می‌فرماید: «أَفَلَا تَأْتِبُ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ؛ پس آیا نیست کسی که پیش از رسیدن مرگش از گناه خود توبه کند؟» (همان، خطبه ۲۸). ایشان اشاره به یکی از مهمترین توشه‌های این سفر بزرگ و خطرناک می‌کند که همان توبه است. همچنین در خطبه ۲۳۷ می‌فرماید: "فَاعْمَلُوا وَ أَنْتُمْ فِي نَفْسِ الْبَقَاءِ وَ الصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ وَ التَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ؛ حال که در متن زندگی و حیات قرار دارید و نامه‌های عمل باز و میدان توبه گشوده است، عمل صالح انجام دهید» (به نقل از: مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱۸۱). در جای دیگر نیز می‌فرماید: «وَ كَأَنَّ قَدْ نَزَلَ بِكُمْ الْمَخُوفُ فَلَارْجِعُوا تَتَّالُونَ وَ لَاعْتَرَا تَقَالُونَ؛ و مانند آن است که مرگ شما را دریافته، پس بازگشتی نیست تا (به تدارک کردارهای زشت خود) نایل شده، و نه از لغزش و گناهی (که کرده‌اید) وارهیده شوید» (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۲).

پس انسان نباید توبه را به تأخیر اندازد تا مبدا در حال گناه از دنیا برود؛ چنانکه حضرت (ع): «فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَكَ وَ أَنْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةٍ قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ فَيَحُولُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ ذَلِكَ فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ؛ پس برحذر باش و بترس از اینکه مرگ تو را دریابد در وقت گناه کردن که با خود می‌گفتی از آن توبه می‌نمایم و بین تو و اندیشه‌ات جدایی اندازد که در این حال خود را تباه ساخته‌ای» (همان، نامه ۳۱).

۸. انجام عمل خیر و بهشتی شدن

حضرت (ع) می‌فرماید: «فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ... أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ أَلَا وَ إِنِّي لَمْ أَرَكُنَّ نَامَ طَالِبَهَا وَ لَا كَاتِنًا نَامَ

هَارِبُهُا؛ پس کسی که در روزهای امید و آرزوی خود پیش از رسیدن اجلش کار کرد (خلق را یاری و خداوند را بندگی نمود)، عملش او را نفع بخشیده و مرگش زیانی وارد نیاورد... در خدمت خلق و عبادت خالق بکوشید در وقت راحتی و ایمنی، همان طور که کار می‌کنید در وقتی که خوف و ترس بر شما مسلط می‌شود. آگاه باشید، من نعمتی مانند بهشت ندیده‌ام که خواهان آن در خواب غفلت باشد، و نه عذابی را مانند آتش که گریزان از آن در خواب بیهوشی باشد» (همان، خطبه ۲۸).

از شگفت‌ترین فرازهای این خطبه که رازی شگرف و معنایی ظریف در آن نهفته، این است: آگاه باشید که امروز روز تمرین و فردا روز مسابقه است، جایزه برندگان، بهشت و سرانجام بازندگان آتش جهنم است؛ «و السَّبِقَةُ الْجَنَّةُ وَ الْغَايَةُ النَّارُ». امام (ع) در این دو جمله، در خصوص نتیجه مسابقه که دو معنای مختلف دارد، دو لفظ متفاوت آورده است؛ چنانکه در مورد پیروزی به جمله «السَّبِقَةُ الْجَنَّةُ» تعبیر فرموده و در مورد باختن به «السَّبِقَةُ النَّارُ» تعبیر نکرده است؛ زیرا معمولاً سبقت گرفتن، نسبت به امور دوست داشتنی است و این، صفت بهشت است و در دوزخ این معنا وجود ندارد و «غایة» که به معنای مطلق پایان است، چیزی است که آدمی ناگزیر به آن می‌رسد (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵: ۸۹/۲؛ طالقانی، ۱۳۷۴: ۳۵۶).

این‌گونه انسان در حال ساختن بهشت یا جهنم خود است: «فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا وَ مَنْ أَقْرَبُ إِلَى النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا وَ أَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ؛ پس چه کسی نزدیکتر است به بهشت از کسی که کار بهشت کند، و چه کسی نزدیکتر است به دوزخ از آن که کار دوزخ نماید و شما رانده‌های مرگ هستید» (همان، نامه ۲۷). لذا حضرت (ع) در وصف پرهیزکاران و متقیان می‌فرماید: «... وَ اسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ وَ كَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حَظُّوا الْأَجَلَ؛... و مرگ را

نزدیک دانسته به انجام عمل نیکو شتافتند و آرزو را دروغ پنداشته به سر رسیدن عمر را در نظر گرفتند» (همان، خطبه ۱۱۳).

۹. تقوای پیشگی بهترین توشه

حضرت (ع) می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظُّعْنِ وَ دَلَلْتُمْ عَلَى الزَّادِ؛ آگاه باشید، شما مأمور شده‌اید (چاره ندارید مگر) به کوچ کردن (رفتن از این سرا به سرای باقی) و دلالت شده‌اید به توشه برداشتن» (همان، خطبه ۲۸). این احتمال وجود دارد که مراد از فرمان کوچ، در جمله «أمرتم بالظعن» فرمان آمادگی برای کوچ از دنیا باشد، مانند آنچه در خطبه ۲۰۴ آمده است که می‌فرماید: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ؛ آماده حرکت شوید که ندای رحیل در میان داده شده است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱۹۲). در توضیح نهج البلاغه آمده است: «قد امرتم بالظعن» یعنی کوچ کردن از دنیا و «دللتم علی الزاد» یعنی کتاب و سنت، شما را به لوازم این سفر طولانی که تقوا و عمل صالح است راهنمایی می‌کنند (حسینی شیرازی، بی تا: ۱۵۹/۱)؛ چنانکه خداوند در آیه ۱۹۷ سوره بقره می‌فرماید: «تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى».

ابن‌میثم نیز در شرح این عبارات نورانی می‌گوید: «امام (ع) با استعاره آوردن کلمه «ظعن» برای سفر به سوی خدا و کلمه «زاد» برای چیزی که باعث نزدیک شدن به اوست، کلام را زیبا کرده است و بیان حکمتی که در استعاره نخست به نظر می‌آید این است: همچنان که ظعن، پیمودن راه با قدمهای جسمانی یا با مرکبی مانند شتر و... است، سفر به سوی خدا نیز طی مراحل معنوی با پای عقل است و سرنوی که در استعاره دوم نهفته این است؛ همان طور که در سفر دنیا انسان برای تقویت نیروی حرکت بدنی نیازمند به زاد و توشه است، کارهایی هم که باعث نزدیک شدن به ساحت قرب الهی است، روح انسان را برای رسیدن به پیشگاه ربوبی نیرو می‌بخشد. تشبیهی که در این عبارت به کار رفته از بهترین تشبیهاتی است که

میان دو چیز وحدت و یگانگی ایجاد می‌کند و به همان اندازه که مشابهت قوی است استعاره نیز زیباست» (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵: ۱۰۲/۲).

حضرت (ع) در تعبیر دیگری خطاب به قبور فرمود: «يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ... أَمَا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ وَ أَمَا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نَكَحَتْ وَ أَمَا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبَرٌ مَا عِنْدَكُمْ؛ ای ساکنین سراهای ترسناک... اما خانه‌ها (تان) را ساکن شدند و اما زنان (تان) را گرفتند، و اما دارایی‌ها (تان) را پخش کردند، این آگهی از چیزی است که نزد ماست پس خبر آنچه نزد شماست چیست؟» پس از آن به سوی یارانش نظر افکنده فرمود: «أَمَا لَوْ أُوذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛ بدانید اگر ایشان را در سخن اجازه و فرمان بود به شما خبر می‌دادند که بهترین توشه (در این راه) تقوی و پرهیزکاری است» (نهج البلاغه، حکمت ۱۲۵).

حضرت (ع) در رابطه با غنیمت دانستن بهره‌های تقوی می‌فرماید: «فَمَنْ أَشَعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ بَرَزَ مَهْلُهُ وَ فَازَ عَمَلُهُ فَاهْتَبَلُوا هَبَلَهَا وَ اعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهَا؛ پس کسی که تقوی و پرهیزکاری را شعار قلبش قرار داد، در خیر و نیکویی از دیگری پیشی گرفت و کردارش رستگار گردید. غنیمت دانید بهره‌های تقوی و پرهیزکاری را و کار کنید برای بهشت، کاری که آن را نصیبتان سازد» (همان، خطبه ۱۳۲) و در خصوص حال انسان بی‌تقوا در حین مرگ می‌فرماید: «لَا يَحْتَسِبُ رِزِيَةً وَ لَا يَخْشَعُ تَقِيَّةً فَمَاتَ فِي فِتْنَتِهِ غَرِيْرًا؛ و باور ندارد که ناکامی و بلایی به او رخ نماید و از هیچ گناهی باک ندارد، پس در غفلت و نادانی و ضلالت و گمراهی مرد» (همان، خطبه ۸۲).

۱۰. عدم دلبستگی و فریب دنیا و دنیاپرستان

حضرت (ع) می‌فرماید: «فَإِنَّهُ وَ اللَّهُ الْجَدُّ لَا اللَّعِبُ وَ الْحَقُّ لَا الْكَذِبُ وَ مَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ أَسْمَعُ دَاعِيَهُ وَ أَعْجَلَ حَادِيَهُ فَلَا يُغَرِّكَ سَوَادُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ؛ سوگند به خدا مطلب بسیار مهمی است،

حقیقت است و درست، نه بازی و شوخی، و راست است، نه دروغ، و نیست این مطلب مهم مگر مرگ که هر که را خواند شنواید، و هر که را راند با شتاب است، پس بسیاری مردم (و دارایی و ریاست و زیور ایشان) تو را فریب ندهد» (همان، خطبه ۱۳۲). امیرالمؤمنین (ع) در این خطبه، پس از آموزش توحید بر روی دو اصل تکیه می‌کند: نخست، شناساندن تقوی و سپس دنیا. این جهان مظاهر و نشانه‌هایی دارد و مردم عموماً یا غالباً به جای اینکه دنیا را به عنوان وسیله بگیرند و خود را به هدف و مقصد نهایی که جهان جاویدان است برسانند، همین زندگی گذرای کنونی و جهان در دسترس و نزدیک را هدف و مقصد می‌پندارند و به همان می‌چسبند و حاضر نیستند از آن جدا شوند. کور در این جهان کسی است که زرق و برق وسیله نمی‌گذارد که در فراسوی آن، هدف را ببیند، لذا نمی‌تواند از جهان حقیقی و هدف نهایی آگاه شود و همه توشه‌هایی را که برمی‌دارد برای رسیدن به همان هدف‌های دنیوی است (طالقانی، ۱۳۷۴: ۵۸۴).

حضرت (ع) در رابطه با دل نبستن و مغرور نشدن به نعمت‌های دنیوی می‌فرماید: «وَ طَالِبٌ حَيْثُ مِنَ الْمَوْتِ يَحْدُوهُ وَ مُزْعِجٌ فِي الدُّنْيَا حَتَّى يَفَارِقَهَا رَغْمًا فَلَا تَنَافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَ فَخْرِهَا وَ لَا عَجْبُوا بِزِينَتِهَا وَ نَعِيمِهَا؛ وَ طَلَبُ كُنُودِهَا كَمَا تَلَبُّ الشُّجَرُ وَ تَلَبُّ الشُّجَرُ كَمَا تَلَبُّ الشُّجَرُ وَ تَلَبُّ الشُّجَرُ كَمَا تَلَبُّ الشُّجَرُ» (همان، خطبه ۹۸).

ایشان در رابطه با اثر انس و اطمینان به دنیا در تباهی انسان می‌فرماید: «أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوطِنُونَ وَ أَوْطِنُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ وَ اشْتَغَلُوا بِمَا فَارَقُوا وَ أَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ انْتَقَلُوا لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالَاً وَ لَا فِي حَسَنِ يَسْتَطِيعُونَ ازْدِيَاداً اُنْسُوا بِالدُّنْيَا فَغَرَّتْهُمْ وَ وَتَقُوا بِهَا فَصَرَعَتْهُمْ؛ وَ جَا گرفتند در گوری که از آن می‌رمیدند، آلوده بودند به دنیایی که از آن دست کشیدند، و تباه ساختند آخرتی را که به سوی آن منتقل گشتند (و اکنون پشیمانند و بیچاره) نه از کار زشت می‌توانند برگردند و نه کار نیک را می‌توانند زیاد نمایند. به دنیا انس گرفتند

دنیا ایشان را فریب داد، و به آن اعتماد نمودند آنها را به خاک انداخت (تباهشان ساخت)» (همان، خطبه ۲۳۰).

پس باید از فریب اهل دنیا برحذر بود: «وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا وَ تَكَالِبِهِمْ عَلَيْهَا فَقَدْ نَبَأَكَ اللَّهُ عَنْهَا؛ و بترس از اینکه گول بخوری به دلبستگی و اعتماد اهل دنیا به آن و حرص و دشمنی آنان بر سر آن که خداوند تو را از آن خبر داده است (همان، نامه ۳۱) در آیه ۶۴ سوره عنکبوت که می‌فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنْ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ زندگانی دنیا فسون و بازیچه‌ای بیش نیست و اگر بدانند آخرت سرای زندگانی است» و در کسب مال دنیا حرص نورزید: «وَاعْلَمَ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكًا وَ لَنْ تَعْدُوَ أَجْلَكَ وَ أَنَّكَ فِي سَبِيلٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ فَخَفَّضَ فِي الطَّلَبِ؛ و یقین بدان و باور کن که هرگز به آرزوی خود نخواهی رسید، و هرگز از مرگ خویش نتوانی رست، و تو در راه کسانی هستی که پیش از تو بودند، پس در تلاش (مال و دارایی) مدارا کن و آسان گیر» (همان، نامه ۳۱)؛ زیرا در غیر این صورت، چنین سرانجامی خواهد داشت: «وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَ أَنْتَ آتِقٌ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا؛ و بپرهیز که مرگ به تو برسد و تو از (اطاعت) پروردگارت برای به دست آوردن دنیا گریزان باشی» (همان، نامه ۶۹).

۱۱. مراقبت در مال اندوزی

فرازهای بسیار زیبا و تکان دهنده‌ای از امیرالمؤمنین (ع) در وصف حالات انسان در هنگام مرگ آمده است که در بین آنها اشاره می‌فرماید: «اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفُوتِ فَفَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافَهُمْ... يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمُرِهِ وَ فِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرُهُ وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالًا جَمَعَهَا أَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصْرَحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبَعَاتُ جَمْعِهَا...؛ سختی جان دادن و غم و اندوه آنچه از دست رفته آنان را فراگرفت و دست و پایشان سست شد... به فکر می‌افتد که عمر خود را چه سان به سر برده و چگونه روزگارش را گذرانیده، و به یاد می‌آورد مال‌هایی که جمع کرده و برای به دست آوردن آنها (از حلال و حرام) چشم پوشیده، و آنها را از جاهایی که (حلیت و حرمت آن) آشکار و مشتبه بوده به دست آورده، به تحقیق زیان‌های جمع‌آوری آن اموال (کیفری که بر آن مترتب است) دچار او گشته و بر جدایی از آنها

مطلع گردید، این اموال بعد از او باقی می ماند برای زنده ها که در آنها متنعم بوده خوش می گذرانند، پس (خوش گذرانی از) آن اموال بی مشقت برای غیر اوست، و بار گران آن بار بر پشت او است» (همان، خطبه ۱۰۸).

«به هر حال مرگ دشواری هایی دارد که انسان را در خود غرق می کند؛ مشکلاتی که هراس انگیزتر از آن است که بتوان در قالب الفاظ ریخت یا اندیشه های اهل دنیا آن را درک کنند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۳۱۳)؛ «وَإِنَّ لِلْمَوْتِ لَعَمْرَاتٍ هِيَ أَفْظَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَغْرَقَ بِصِفَةٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا؛ و به تحقیق مرگ را سختی هایی است که دشوارتر است از آن که همه آنها بیان شود، یا عقل های مردم دنیا آن را درک کرده، بپذیرند» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۲).

۱۲. بیان مطالب مهم و ضروری پیش از مرگ

وقتی انسان در حال مرگ زبانش از کار افتاد، وضعیتش چنین است: «فَكَمْ مِنْ مُهْمٍ مِنْ جَوَابِهِ عَرَفَهُ فَعَى عَنْ رَدِّهِ وَ دُعَاءِ مُؤَلِّمٍ بِقَلْبِهِ سَمِعَهُ فَتَصَامَ عَنْهُ مِنْ كَبِيرٍ كَانِ يَعْظُمُهُ أَوْ صَغِيرٍ كَانِ يَرَحْمُهُ؛ و چه بسیار پاسخ پرسش مهمی را دانسته از بیان آن عاجز و ناتوان است، و چه بسیار آواز سخنی که دردناک می کند دل او را می شنود، و (به جهت توانایی نداشتن به پاسخ آن) خود را کر می نمایند، و آن آواز یا سخن از بزرگی است که او را احترام می نموده (مانند پدر) یا از خردسالی که به او مهربان بوده (مانند فرزند)» (همان، خطبه ۲۱۲).

«آری! او در این حالت چون علم به فرارسیدن لحظه های پایان عمرش پیدا می کند در فکر فرومی رود که اموال مخفی داشته یا بدهکاری هایی به اشخاص که باید به بازماندگانش معرفی می کرد و یا خانواده و دوستان او سؤالاتی درباره این امور و یا آنچه مربوط به دفن و موضع قبر اوست از او دارند که قادر به پاسخ گفتن نیست. ابن ابی الحدید در اینجا داستان کوتاه و عبرت انگیزی را که خود شاهد و ناظر بوده نقل می کند که در لحظات آخر شخصی می خواست وصیت لازمی کند، اما زبانش از گردش افتاده بود. به قلم و دواتی اشاره کرد تا خواسته خود را بنویسد، ولی افسوس دست آن قدر لرزان بود که کلمات نامفهوم نوشته شد و دستش همچنان می لرزید تا جان داد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۳۱۳-۳۱۱)

بنابراین انسان مؤمن در نوشتن وصیت برای بازماندگانش تعجیل می‌نماید: «أَيُّ بُنَىٰ إِيَّيْ لَمَّا رَأَيْتَنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا وَرَأَيْتَنِي أَزْدَادُ وَهَنَا بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ وَ أوردتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أَفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي؛ ای پسرک من، چون خود را پیر و سالخورده یافتم، و دیدم ناتوانی و سستی من در افزایش است، به وصیت نمودن خویش برای تو شتافتم، و در آن فضایی آوردم پیش از آنکه مرگ مرا دریابد و هنوز آنچه در خاطر دارم به تو نرسانده باشم» (نهج البلاغه، نامه ۳۱). این عبارات از جمله وصیتهای علی (ع) است که به فرزندشان حسن بن علی (ع) پس از بازگشت از صفین در محل حاضرین نوشتند.

۱۳. اشتیاق به مرگ و نرسیدن از آن

به راستی اگر انسان خود را برای مرگ آماده سازد، به آسانی با آن روبرو می‌شود: «وَأَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سَجْحًا؛ و خوشحال باشید که روحتان (در جنگ) از بدن جدا گردد، و به آسانی به سوی مرگ بروید (از کشته شدن در راه حق برای یاری دین خرسند باشید، زیرا حیات عاریتی را بدل به زندگانی جاویدان خواهید ساخت)» (همان، خطبه ۶۵). «سَجْحٌ» در اصل به معنای «مستقیم» است. این واژه مخصوصاً در مورد راه‌های مستقیم و صاف به کار می‌رود و از آن جایی که راه رفتن در این گونه جاده‌ها سهل و آسان است، این واژه به معنای سهل و آسان نیز استعمال می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱۰۲). بهترین محبوب نزد علی (ع) مرگ است: «وَأَنَا لَأَقِي إِلَى الْمَوْتِ» (همان، خطبه ۱۸۰) و همچنین می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ؛ من بیش از علاقه کودک به پستان مادرش به مرگ علاقمندم» (همان، خطبه ۵). گواراترین چیز برای کودک به کام کشیدن پستان مادر است ولی این شوق، کودکانه است نه حکیمانه و عاقلانه و کودک هرچه بزرگتر شود انس به پستان از آن کاسته می‌گردد ولی شوق علی (ع) و شاگردانش به شهادت و مرگ، حکیمانه و عاقلانه بود و هرچه عمر آن حضرت (ع) بیشتر می‌شد این شوق، شعله‌ورتر می‌گردید (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۱۴۸). چنین است که می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ يَبْدُو لَأَلْفِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةِ عَلِيٍّ الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ؛ گرامی‌ترین مرگ کشته شدن است. سوگند به آن که جان پسر ابوطالب به دست اوست

هزار ضربت شمشیر بر من آسان تر است از جان دادن بر بستری که در غیر طاعت خدا باشد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲). همچنین در تعبیر زیبای دیگری می‌فرماید: «مَنْ الرَّائِحُ إِلَى اللَّهِ كَالظَّمَانِ يَرِدُ الْمَاءَ الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِي؛ رونده به سوی خدا (جهادکننده را باید شوق) مانند تشنه‌ای باشد که به آب می‌رسد، بهشت زیر جوانب نیزه‌ها است» (همان، خطبه ۱۲۴).

۱۴. عدم آرزوی مرگ

حضرت (ع) می‌فرماید: «أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ؛ مرگ و حالات پس از مرگ را بسیار یاد آور و آن را آرزو مکن مگر به شرط محکم و استوار (آرزوی مرگ هنگامی بجا است که بر اثر اطاعت و بندگی و دارا بودن توشه سفر آخرت یقین داشته باشی کار تو پس از مرگ از این زندگانی بهتر است، و اگر نه این آرزوی مردم سست دین و بی‌خرد است که کار آخرت نساخته، مرگ آرزو می‌نمایند)» (همان، نامه ۶۹).

آرزوی مرگ دوگونه است: آرزوی نکوهیده و ستوده. تمنای مذموم مرگ، دو گروه را دربرمی‌گیرد: (۱) کسانی که مرگ را نابودی پنداشته، بر اثر ناراحتی و سختی دنیوی تقاضای مرگ می‌کنند و گاهی دست به خودکشی می‌زنند، تا به خیال خود از سختی زندگی رها شوند. (۲) کسانی که مرگ را نابودی نمی‌دانند، ولی بر اثر برخی رخدادهای تلخ و ناخشنودی نسبت به تقدیرات الهی، آرزوی مردن می‌کنند. سرّ مذموم بودن این دوگونه آرزو، باور نداشتن معاد، یا راضی نبودن به قضای الهی است. آرزوی ممدوح مرگ نیز مربوط به دو گروه است: (۱) کسانی که خود را آرزومند و مشتاق مرگ نشان می‌دهند، ولی هنگامی که نشانه‌های مرگ آشکار می‌شود، عدم صداقت آنان ظاهر می‌گردد. (۲) مؤمنانی که حقیقتاً به مرگ علاقه دارند و مقدمات آن را که آمادگی و استعداد برای مرگ است، فراهم می‌آورند و با رسیدن به آن راحت می‌شوند. شارحین نهج البلاغه «شرط وثیق» در روایت فوق را ایمان و عمل صالح، و اطمینان به دوستی و اطاعت خدای متعال دانسته‌اند (احمدی، ۱۳۹۲: ۱۶۰-۱۶۲).

نتیجه‌گیری

با توجه به وسعت دامنه وظایف انسان در این جهان، دامنه حقوق او نیز گسترده است. لذا هر نعمتی که خداوند به انسان عطا فرموده، دارای حقوقی است و مرگ نیز به عنوان امری حتمی و گریزناپذیر که نقطه آغاز انتقال انسان به جهان دیگر است، دارای حقوقی است و انسان موظف به پاسداشت آن حقوق و مراعات وظایفش در قبال این نعمت الهی است تا دچار سردرگمی و دلواپسی و پشیمانی در لحظه مرگ نگشته، به آسانی از این جهان چشم بربندد.

با توجه به بیانات گهربار امیرالمؤمنین (ع) می‌توان نکاتی را در این خصوص برشمرد: انسان باید مرگ را که بسیار به او نزدیک است همواره به یاد آورد و آن را دور نپندارد و برای الزام خود به این مطلب، در احوال مردگان دقت و اندیشه کند. بنابراین از مشغول شدن به آرزوهای دور و دراز بپرهیزد و بداند که باید خود را برای این پدیده همگانی آماده کند. به این ترتیب فرصت‌ها را غنیمت شمرده و از گناهان پیشین توبه کند و سبک‌بار به سوی مرگ قدم بردارد، به انجام اعمال صالح بپردازد و توشه تقوا را که بهترین توشه این سفر است، برای خود مهیا سازد. چون حال او این گونه شد، فریب دنیاپرستان را نخورده، به دنیا و هر چه در آن است وابسته نمی‌شود تا در لحظه مرگ بتواند به راحتی از آنها دل بکند و کوله‌باری از اموال باطل که عقابش بر عهده او و استفاده‌اش برای بازماندگان است، برای خود گرد نمی‌آورد. از طرف دیگر، تمامی وصایای لازم را با اطرافیان در میان می‌گذارد و ناگفته‌های ضروری را با خود به گور نمی‌برد. اگر حقیقتاً تمامی این موارد را رعایت کند، پس مشتاقانه به سوی مرگ می‌شتابد تا به لقای پروردگارش نایل آید و آرزوی ممدوح مرگ دارد، نه آرزوی مذموم آن را که مربوط به اشخاصی است که هرگز آمادگی مرگ را ندارند و یا تازه در ابتدای بستن کوله بار سفرشان هستند. این است سرّ اینکه «مؤمن باید هر روزش بهتر از روز قبل باشد».

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه، ترجمه و شرح علی نقی فیض الاسلام، تهران: فقیه، چ ۵، ۱۳۷۹.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، چ ۳، ۱۴۱۴ق.
۴. ابن میثم بحرانی، علی بن میثم، ترجمه شرح نهج البلاغه، قربانعلی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی و یحیی زاده، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
۵. احمدی، فاطمه، دنیا، مرگ و برزخ در آیین نهج البلاغه، تهران: کتاب نیستان، ۱۳۹۲.
۶. جوادی آملی، عبدالله، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، قم: اسراء، چ ۳، ۱۳۸۳.
۷. -----، حق و تکلیف در اسلام، قم: اسراء، ۱۳۸۴.
۸. حسینی دشتی، مصطفی، معارف و معاریف، تهران: مؤسسه فرهنگی آرایه، ۱۳۸۵.
۹. حسینی شیرازی، محمد، توضیح نهج البلاغه، تهران: دارالتراث الشیعه، بی تا.
۱۰. دشتی، محمد، فرهنگ واژه‌های معادل نهج البلاغه، قم: مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۷۶.
۱۱. دلشاد تهرانی، مصطفی، رخساره خورشید، تهران: انتشارات دریا، ۱۳۹۱.
۱۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، چ ۳، ۱۳۷۷.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، بیروت: دار القلم، ۱۴۱۲ق.
۱۴. زمانی جعفری، کریم، سیری در فرهنگ لغات نهج البلاغه، تهران: کیهان، ۱۳۶۷.
۱۵. زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغه، بیروت: دار صادر، چ ۱، ۱۹۷۹م.
۱۶. صاحب بن عباد، إسماعیل، المحيط فی اللغة، بیروت: عالم الكتاب، چ ۱، ۱۴۱۴ق.
۱۷. طالقانی، محمود، پرتوی از نهج البلاغه، تصحیح محمد مهدی جعفری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۲، ۱۳۷۴.
۱۸. عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۹. فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العین، قم: نشر هجرت، چ ۲، ۱۴۰۹ق.

۲۰. قرشی بنایی، علی اکبر، مفردات نهج البلاغه، تهران: مؤسسه فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۷.
۲۱. مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چ ۲، ۱۴۰۴ق.
۲۲. مرکز فرهنگ و معارف قرآن، فرهنگ موضوعی تفاسیر، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۲.
۲۳. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: بهزاد، ۱۳۸۲.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام، شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.